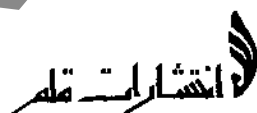


کرامت

فضل الله حشمتی رضوی

انتشارات قلم

سرشناسه : حشمتی رضوی، فضل الله، ۱۳۱۹
 عنوان و نام پدیدآور : کرامت / فضل الله حشمتی رضوی.
 مشخصات نشر : تهران: قلم، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری : ۴۱ ص.- مصور.
 شابک : ۷۵۰۰ ریال، ISBN 978-964-316-240-5
 وضعیت فهرست نویسی : فیا
 موضوع : حشمتی رضوی، فضل الله، ۱۳۱۹ - خاطرات
 موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۹۱۵۳-۲۰۲ ق. - کرامت ها
 رده بندی کنگره : C۳۱۸۸۸/ج۵۵/۳۱۳۹۰
 رده بندی دیویی : ۹۲۰/۰۵۵
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۶۲۷۷۶



نام کتاب : کرامت

مؤلف : فضل الله حشمتی رضوی

ناشر : شرکت انتشارات قلم - تهران - تقاطع بهار و سمیه

ساختمان ایرج طبقه همکف - شماره ۶ تلفن: ۸۸۳۱۲۸۹۳ تلفکس: ۸۸۸۲۹۳۶۴

نوبت چاپ : اول - ۱۳۹۱

چاپ و صحافی : پردیس دانش

شمارگان : ۳۰۰۰ جلد

بها : ۷۵۰ تومان

کلیه حقوق نشر برای ناشر محفوظ است.

شابک ۵-۲۴۰-۳۱۶-۹۶۴-۹۷۸-ISBN 978-964-316-240-5

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۱	بازی در باغ ملی
۱۳	خدا خرش را شناخت که شاخ نداد
۱۴	اختلاف بین دو گروه
۱۵	شدت ناراحتی و دروغ
۱۶	صدای اذان و روشن شدن چراغهای باغ
۱۷	امام هشتم ای شاه غریبون
۱۹	«وسيله» از راه رسید
۲۱	آیا امکان دارد که
۲۲	پدر و بابا غلامحسین آمدند
۲۳	بسوی حرم حضرت رضا علیه السلام
۳۱	شروع کار
۳۴	ذوق، شوق و جدیت فضا
۳۵	پای سالم و کرامتی عظیم
۳۶	فرق بین «معجزه» و «کرامت»
۳۸	لطف خدا و خدمت خلق
۴۱	خاتمه

مقدمه

این داستان یک واقعه تخیلی نیست. رخدادی است که بیش از ۶۰ سال از آن می‌گذرد. نویسنده، خود موضوع داستان است و آنچه از زمان کودکی به یادش مانده است با خوانندگان به ویژه نسل تیزبین و پرسشگر امروز در میان می‌نهد.

واقعه از باغ ملی مشهد شروع می‌شود ولی قبل از آن شاید لازم باشد به اوضاع و احوال آن زمان مشهد و موضوع اصلی که «فضی» در آن پرورش یافته اشاره شود. راستش «فضل‌الله» نامی بود که او را در خانه «فضی» می‌گفتند. فضی در موقع تولد هر دو پاهای او معیوب و کج بود. مادر و پدر فضی خیلی کوشش کردند پای او را معالجه کنند ولی هیچ وقت سعی آنها نتیجه نداد. زیرا موقع تولد در سال ۱۳۱۹ در مشهد

فقط یک شکسته‌بند بود و پزشک دیگری در این زمینه وجود نداشت. یک بار هم که خواستند فضا را به دست شکسته‌بند بدهند در همان اوایل کار، فضا به قدری بی‌تابی کرد که به حال اغماء افتاد و بیهوش شد به ناچار شکسته‌بند از ادامه کار منصرف گردید و معالجه به وقت دیگری موکول شد.

چند ماه بعد پدر فضا که دادیار عدلیه مشهد بود به شهرستان درگز که آن وقتها این شهر را «محمدآباد» می‌گفتند مأمور خدمت شد و فضا همراه خانواده‌اش دوران طفولیت را در این شهر کوچک گذراند.

سال بعد قشون روس وارد شهرهای شمالی ایران از جمله درگز، قوچان و مشهد شد. زندگی سختی بود همه جا پر از قزاقهای روسی بود. اول شب همه در خانه‌هایشان بودند و کسی جرأت نداشت شبها از خانه‌اش بیرون بیاید. تا چند سال این وضعیت مخصوصاً در محل درگز ادامه داشت بعد تغییر کرد و روسها از ایران رفتند.

کم‌کم فضا بزرگ می‌شد، راه می‌رفت، می‌دوید،

ولی پاهای کج او توی چشم می‌زد و عابران از کنار او بی تفاوت رد نمی‌شدند و فضا همه‌ی این نگاهها و بعضی وقتها زخم زبانها را که ظاهراً جنبه «ترحم» داشت حس می‌کرد و چیزی نمی‌گفت. فضا علاقه زیادی به بازی داشت ولی این امکان کمتر به وجود می‌آمد چون او احساس می‌کرد شاید بچه‌ها تمایلی به بازی با او نداشته باشند.

رفته رفته فضا به سن هفت سالگی یعنی سنی که باید به مدرسه برود نزدیک می‌شد. پدرش قول داده بود که فضا در مشهد به مدرسه برود و اگر امکان‌پذیر است در همان شهر یا تهران معالجه شود. نام‌نویسی برای مدرسه در سال ۱۳۲۷ که خانواده فضا همگی به مشهد رفتند میسر شد. در این سال پدر فضا نام او را در مدرسه «همت» نوشت. مدیر مدرسه بسیار وظیفه‌شناس و مهربان بود چون چند روزی از سال تحصیلی گذشته بود نام فضا در دفتری ثبت شد و آقای صحاف مدیر مدرسه فضا را به سر کلاس برد و ضمن معرفی او به معلم و دانش‌آموزان از تیزهوشی و آراستگی فضا سخن

گفت که بچه‌های کلاس دو بار برای او کف زدند بعد مدیر مدرسه نزد پدر آمد و قول داد مراقبت‌های لازم را عمل خواهد آورد.

پدر در صدد بود پای فضا را به یک پزشک نشان دهد بدین جهت با چند نفر از پزشکان مشهد مشورت کرد آنان توصیه کردند چون این نوع پا ممکن است احتیاج به جراحی داشته باشد بهتر است فضا را به تهران ببرند. پدر قبل از اینکه با فضا روانه تهران شود خود به تهران آمد و با بیمارستانهای تهران و پزشکان آنجا تماس گرفت و عکس هر دو پای فضا را نشان داد سرانجام قرار شد در تابستان همین سال فضا به همراه والدین خود به تهران برود و هر دو پا مورد عمل قرار گیرد و شش ماه در گچ باقی بماند.

سال تحصیلی رو به پایان بود و کم‌کم تابستان فرا می‌رسید. بعد از امتحانات خردادماه تعدادی از بچه‌های کلاس قرار گذاشته بودند عصرها در باغ ملی جمع شوند و باهم بازی کنند.